

فرهنگی که به چشم نمی‌آید

مهدی میرحسینی

مصاحبه

از آن روز تاکنون، هنوز این پروژه ناتمام باقی مانده. درد اینجاست که اگر سی سال پیش این شهر چند کتابخانه داشت، هنوز هم بر تعداد آنها چندان افزوده نشده است. درد اینجاست که این شهر کلی منطقه‌ی حاشیه نشین دارد اما هیچ مسئول و نهادی به فکر تامین خوراک فرهنگی این حاشیه نشینان نبوده است. درد اینجاست ادارات و نهادهای ثروتمند هم که درد فرهنگ ندارند. حتا خود ادارات متولی هم هم درد فرهنگ نداشتند. حتا در زمان احمدی نژاد که قیمت نفت بالا رفت و هنوز این همه تحریم نبودیم و دست دولت پولی آمد که سر فرهنگ سیرجان هم بی کلاه نماند، مگر مسئولان وقت اداره ارشاد با بودجه چه کار کردند؟ رفتند مثل همین ندید بدیده‌های ذوق زده برای خودشان ساختمان اداری بلندمرتبه ساختند و برای چهارتا کارمند صدتا اتاق ایجاد کردند! انگار هتل است! البته چندان هم بیراه فکر نکرده‌اند و گویا همین اتاق ها را دارند به دفتر و دستک های شرکتی و ورزشی اجاره می دهند و کسری بودجه را برای پرداخت امورات جاری‌شان این طوری جبران می کنند.

خلاصه بگویم تان. این شهر معدنی پرمهاجر و با آدم های جورواجور از نظر مسئولان شهر ما نه نگارخانه ی درست و حسابی می خواسته و نه تماشاخانه و نه یک پردیس سینمایی و حتا نه دو سه تا فرهنگسرا و آموزشگاه فرهنگی هنری وابسته به منابع مالی ملی که دست کم طبقات فرودست جامعه هم بتوانند بچه هایشان را بی دغدغه درباره‌ی گزاف شدن هزینه آنجاها بفرستند.

هرچقدر هم دلسوزان فرهنگ شهر از مسئولان معدنی خواهش می کنند کمی به خاطر توسعه متوازن سیرجان دست به کار بشوند و برای پیوست فرهنگی شهری که دارند سنگ های معدنی اش را استخراج می کنند و می برند، کاری کنند، یک گوش این جماعت در است و گوش دیگرشان دروازه. نرود میخ آهنین در سنگ این ها. درحالی که دست کم اگر اراده و هوشی بود حتا این شهر لازم نداشت از ابتدا و از صفر و هیچ

در اینکه سیرجان توسعه پیدا کرده و دیگر شهر سی سال پیش نیست، کسی تردیدی ندارد. هم جمعیت شهر بسیار بیشتر شده و هم سر و شکل سیرجان به کلی عوض شده است. طوری که اگر کسی چهل سال پیش در سیرجان به کما رفته باشد و حالا به هوش بیاید، فکر می کند او را به کشوری دیگر جایی برای درمان آورده‌اند.

ولی این همه‌ی قصه نیست. بله سیرجان تغییر کرده. در خیابان‌هایش، در مدل خانه‌هایش که دیگر کاهگلی و گنبدی نیست. (که کاش بود) حتا سیرجان در بیمارستان‌هایش عوض شده که اگر آدم قصه‌ی ما در یکی از آنها چشم بگشاید و از اغما بیرون بیاید، هیچ گونه نسبتی بین آن با بیمارستان خیرساز امام رضا(ع) سابق که مرحوم دکتر صادقی بنایش کرد، وجود ندارد. اما پس درد ماجرا کجاست؟

اصلی ترین درد ماجرا اینجاست که اگر آدم به کما رفته‌ی قصه‌ی ما همان چهل سال پیش در تالار فردوسی اداره قدیم ارشاد سیرجان به تماشای جُنگی رفته بود و آنجا در گودالی افتاده و کسی صدایش را نشنیده بود، و فقط ته چاه با گیاهان خودرو زنده مانده بود و حالا اتفاقی یافت می شد و نجات پیدا می کرد، اصلا از دیدن تالار فردوسی تعجب نمی کرد و متوجه گذر زمان نمی شد.

درد اینجاست که این شهر بر جمعیتش کلی افزوده شده و مهاجر پذیرفته و خود جمعیت بومی‌اش هم زاد و ولد کرده و چندبرابر شده‌اند اما همچنان یک سالن تئاتر قدیمی دارد. درد اینجاست که این آدم قصه اگر بخواهد برود به تنها سینمای شهر، اصلا در یافتن مسیر سردرگم نمی شود و وقتی به سینما رسید متوجه چیز جدیدی نمی شود! در این شهر ثروتمند پس از گذشته حدود ده سال از آغاز پروژه‌ی فرهنگسرای طاهر صفارزاده و با رد کردن سه چهار تا شورای شهر